**نگرشی شتاب آمیز به «جاودانگی»**

**آتشی، منوچهر**

\*نگرشی شتاب‏آمیز به«جاودانگی»

منوچهر آتشی

جاودانگی

اثر میلان کوندرا

ترجمه حشمت اللّه کامرانی

نشر فاخته-454 صفحه

تهران-1372-4800 ریال

نخستین فصل‏های کتاب مثل برق خواننده را می‏گیرد.از لحظه‏ای که حرکت دست اگنس‏ وقت بدورد با نجات غریق(که ظاهرا باید مربی شنا باشد)ترسیم می‏کند و بر آن،به عنوان‏ واقعیتی«واقعی‏تر»از شخص تکان‏دهندهء دست تأکید می‏ورزد،تا زمانی که همهء آدمهای کتابش‏ در صحنه‏های مختلف و از دیدگاههای مختلف به تماشا می‏گذارد،همه‏جا ما را با حدّت اندیشه و کشف‏های ناب خود حیرتزده می‏کند.کوندرا جهان امروز را ترسیم می‏کند،و مردمانی را در این‏ جهان عبور می‏دهد که هنوز یا اهل این جهان-در این زمان-نیستند،یا آنهائی که ظاهرا هستند نیز طرفی از آن نبسته‏اند.بسیاری‏شان هم از فرط بلاهت یا سادگی است که آن را جدی می‏گیرند. کتاب،یک رمان به مفهوم متداولش نیست،و یک دیدگاه فلسفی،هنری یا جامعه‏شناسی خاص‏ را پی‏گیری نمی‏کند؛هرچند توانائی نویسنده سبب شده که خواننده تمامی کتاب را با شور و ولع‏ بخواند و آن را زمین نگذارد،و از آن بهره‏ای خاص گوناگون بگیرد.کوندرا از هر زاویه‏ای که برای یک دیدارکنندهء هوشمند میسر می‏شود،به آدمها نگاه می‏کند.وقتی به آگنس می‏پردازد،او را هم‏ از نظر روانکاری و هم از دیدگاه هنری و زیباشناختی و هم تیپ‏های انسانی مورد کنکاش قرار می‏دهد و در همان حال او را از میان مردمانی عبور می‏دهد که خود آن مردمان از جهات فراوانی‏ نمایندهء سایر تیپ‏های موجود انسانی هستند.انسانهائی بی‏چهره و فراوان که روان اندک و مشترکی را حمل می‏کنند.انسانهائی که هویت خودشان را(مثل زن جوان در سونا)با مدعاهای‏ مضحک و اغلب متضاد،اعلام می‏دارند.چرا که اصولا هویتی ندارند:من دوست دارم دوش آب‏ سرد بگیرم...من...من...کتاب،همچنانکه از رویکردهای متفاوت آدمها به عشق و جلوه‏های‏ متداول عشق سخن می‏گوید،نوک پیکان اندیشه را متوجه حذف حایلی می‏کند که بر تنهائی‏ عظیم و گستردهء چهرهء انسان حجاب شده است.در ابتدا پدر اگنس است،که همه نشانه‏های حضور خود در جهان را نابود می‏کند و سیمای آشکار بیهودگی را به نمایش می‏گذارد.بعد یکی یکی‏ نوبت به سایر آدمها می‏رسد اگنس،شوهرش پل،خواهرش لورا،دوست نویسنده پروفسور اوناریوس،برتراند عاشق لورا،روبنس،یک عشقباز حرفه‏ای و...و...و در میانهء این آدمهای‏ ملموس و محسوس،پای گوته،بتهوون،شیلر،همینگوی،رمبو،واگنر،باخ و...و...به میان‏ کشیده می‏شود.مبحث مربوط به گوته و معشوقش(یکی از معشوقه‏هایش)بتینا،بسیار جذاب و سرشار از موارد اندیشه‏پراکنی و کشف لحظه‏های خاص زندگی هنرمندان بزرگ است.زندگی‏ ظاهرا شگفت،و باطنا معمولی و تهی از شوری که اکثر هنرمندان تا مرز تصنع دنبالش بوده‏اند.

کلید رمز کل اندیشه کوندرا را از واژه«جاودانگی»عنوان کتاب می‏توان دریافت:جاودانگی، عامل اصلی و قطعی هر حرکتی است که آدمها در رویکردهایشان به عشق،زن،هنر،زیبائی و هر عمل دیگری،از خود بروز می‏دهند.بتینا،به خاطر جاودانه شدن به گوته روی می‏آورد.او عاشق‏ جاودانگی است نه عاشق گوته.گوته نیز،از بیم خدشه‏دار شدن جاودانگی است که از بتینای‏ جوان روی می‏گرداند و او را طرد می‏کند.ولی به ناگزیر،در نامه‏ای بتینا،سالها پس از مرگ،از طرف کسانی چون رومن رولان و دیگران داوری می‏شود و مورد طعن و طنز قرار می‏گیرد(همان‏ بلائی که از آن می‏ترسید!)از دیدگاه کوندرا،هنر هم همان بهانه یا دست‏آوزیر قدیمی است که‏ آدمهای حساس برای سرگرمی و معذور داشتن خویش از تحمل دنیائی ناپاک و ویران شده،بدان‏ توسل می‏جویند.و در این میان هوشمندانی مثل رمبو،خیلی زود آن را دور می‏اندازند و به‏ کارهائی روی می‏آورند که لایق واقعیت جهان مادّی گرداگرد ماست(قاچاقچی اسلحه!)

و در نهایت اکثر ما،مثل لورا،یا اگنس،یا بتینا،آدمهای احساساتی هستیم.و منظور از آدم‏ احساساتی،آدمهائی نیست که دارای احساسات هستند،بلکه احساسات رابه عنوان ارزش و ملاک به کار می‏گیرند،و بدینوسیله به ورطه پوچی و تباهی سرنگون می‏شوند.دن کیشوت از اینگونه بود و...هزاران دن کیشوت،که هنوز هم ادای شوالیه‏ها را در می‏آورند.

2/7/1372

فراشبند فارس\*